

مروری بر زندگی امام موسی بن جعفر (ع)

دوران امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هـ. همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام آغاز شد. در این زمان حضرت ۲۰ سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود.



دوران امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هـ. همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام آغاز شد. در این زمان حضرت ۲۰ سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود.

به گزارش سرویس مسجدپژوه پایگاه تخصصی مسجد؛ دوران امامت امام موسی کاظم علیه السلام مانند سایر اهل بیت علیهم السلام همراه با فشارها و ظلم های زیادی از سوی حاکمان زمان همراه بود، به طوری که آن حضرت سال های بسیاری از عمر شریف خود را در حبس و کنترل های نظامی به سر بردند و سرانجام در نهایت مظلومیت و حقانیت به شهادت رسیدند. در ادامه یادداشتی به قلم «محمد عابدی» درباره زندگانی این امام همام می خوانیم.

طلوع خورشید

ابو بصیر گفت: همراه امام صادق علیه السلام برای شرکت در مراسم حج عازم مکه بودیم. وقتی به سرزمین ابواء رسیدیم، حضرت برای ما صبحانه ای تدارک دید. مشغول صرف صبحانه بودیم که کسی از طرف همسر امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان خبر داد که حال همسران دگرگون شده و درد زایمان آغاز شده است و چون فرموده بودید در این باره قبل از هر کار شما را مطلع کنیم، خدمتان آمدم.

امام صادق علیه السلام همان لحظه برخاست و همراه فرستاده ی همسرش رفت و بعد از چند لحظه برگشت. ما که قیافه ی شاداب ایشان را دیدیم، شاد باش گفتیم و از وضعیت همسرشان پرسیدیم، فرمود: خداوند حمیده را به سلامت داشت و به من پسری عنایت فرمود که در میان مخلوقاتش از همه بهتر است. همسرم در باره ی آن نوزاد مطلبی به من گفت: که گمان می کرد من از آن بی خبرم؛ اما من پیرامون آن موضوع از او آگاه تر بودم.

من (ابو بصیر) درباره ی محتوای آن مطلب سؤال کردم، ایشان فرمود: «حمیده گفت: هنگامی که آن نوزاد متولد شد، دست هایش را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد.» من به حمیده گفتم این کار نشانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه ی وصی بعد از اوست. (1)

و به این ترتیب بود که ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام در روز شنبه هفتم ماه صفر سال 128 هـ ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) به دنیا آمد. (2)

عالم همه غرق زیب و زیور آمد از جلوه ی نور حق منور آمد آمد به جهان باب حوایج کاظم محبوب خدا موسی جعفر آمد (3)

از تبار نور

پدرش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و مادرش «حمیده» (س) بود. این بانو در مکتب امام صادق علیه السلام به چنان صفای باطنی دست یافت که حضرت درباره اش فرمود:

«حمیده مصفاة من الادناس کسبیکة الذهب ما زالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامة من الله لی والحجة من بعدی». (4)

حمیده مانند طلای خالص از ناپاکی ها، پاک است. فرشتگان او را همواره نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من عنایت فرمود.

القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام

نام حضرت، موسی، کنیه هایش ابو الحسن اول، ابو الحسن ماضی، ابو ابراهیم، ابو علی، ابو اسماعیل، و القابش کاظم، عبدالصالح، نفس زکیه، زین المجتهدین، وفی، صابر، امین و زاهر بود. ابن شهر آشوب می نویسد: از این جهت که حضرت با اخلاق بزرگوارانه اش درخشید، به «زاهر» و از این حیث که خشم خود را فرو می برد، به «کاظم» مشهور شد. (5)

امام کاظم علیه السلام همچون اجداد طاهر خود از همان کودکی به سان خورشیدی فروزنده در خاندان اهل بیت علیهم السلام می درخشید. در این دوره دو موضوع «تثبیت امامت» و «ی بعد از پدر و بروز «جلوه‌هایی از شخصیت» بیشتر از هر چیزی توجه ما را به خود جلب می کند.

تثبیت امامت

1- امام صادق علیه السلام از همان لحظه ی نخست تولد، شیعیان را نسبت به امامت فرزندش موسی آگاه ساخت و این گونه فرمود: «فعلقوا بابنی هذا المولود... فهو والله صاحبکم من بعدی» . (6)

به فرزندم، این مولود بچسبید... او به خدا بعد از من صاحب شماست.

2- علائم برتری این مولود پاک از همان روزها بر همگان آشکار شد. از جمله می توان به سخن گفتن حضرت در گهواره اشاره کرد. یعقوب بن سراج می گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم حضرت در کنار گهواره پسرش موسی ایستاده و فرزندش در گهواره است. امام مدتی با او راز گفت. پس از آن که سخنانش به پایان رسید، نزدیکتر رفتم. به من فرمود: نزد مولایت (در گهواره) برو و سلام کن. من کنار گهواره رفتم و سلام کردم.

موسی بن جعفر علیه السلام که در میان گهواره بود با کمال شیوایی جواب سلام مرا داد و فرمود: «برو و نام دخترم [حمیرا] را که دیروز برایش برگزیده ای، عوض کن، آن گاه نزد من بیا؛ زیرا خداوند چنان نامی را نمی پسندد. من هم رفتم و نام او را عوض کردم» . (7)

جلوه‌هایی از شخصیت امام علیه السلام

1- نبوغ حضرت در سنین خردسالی همگان را شگفت زده کرده بود؛ به عنوان نمونه وقتی «عیسی شلقان» از حضرت سوالی پرسید، چنان جوابی گرفت که در جایش میخکوب شد. خودش می گوید: «روزی در جایی نشسته بودم، امام کاظم علیه السلام را [که در آن وقت کودک بود] دیدم که بره ای همراه داشت و از کنار من عبور کرد، به او گفتم: ای پسر! می بینی پدرت [امام صادق علیه السلام] چه می کند؟ نخست به ما دستور می دهد «ابو الخطاب» (محمد بن مقلاس اسدی کوفی) را دوست بداریم، سپس دستور می دهد او را لعن کنیم. فرمود: «خداوند بعضی از انسان ها را برای ایمان آفرید که ایمانشان دائمی است، بعضی دیگر را برای کفر دائمی آفرید. در این میان نیز به برخی ایمان عاریه ای داد که آنان را «معارین» (عاریه داده شدگان) می گویند و هر گاه خدا بخواهد، ایمان را از آن ها بگیرد. «ابو الخطاب» از این گونه است و ایمان عاریه ای به او داده بودند [در آن زمان که ایمان داشت، امام صادق علیه السلام فرمود: او را دوست بدارید و اکنون که مذهب باطلی اختراع کرده، امام فرمود، او را لعنت کنید]، من به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و آنچه را که به فرزندش گفته بودم و او جواب داده بود، به عرض حضرت رساندم. امام فرمود: «این پسر (یا این کلام پسر) از جوشش نبوت است» . (8)

2- ابو حنیفه می گوید: به خانه ی امام صادق علیه السلام رفتم. در دالان خانه کودکی را دیدم... پرسیدم: بشر که گناه می کند، گناه او را چه کسی انجام می دهد، فرمود: آن که گناه می کند از سه حال بیرون نیست. یا خود گناه می کند، یا خدا، یا هر دو. اگر بگویم خدا گناه می کند، او با انصاف تر و عادل تر از آن است که خود گناه کند و بنده اش را مجازات کند، اگر هر دو گناه کنند، خدا با بنده اش در گناه شریک است و شریکی که از بنده قوی تر است، مجازات قوی به خاطر گناه مقدمتر از مجازات ضعیف است. و اگر بنده گناه می کند. بنابراین رواست که امر و نهی خداوند متوجه بنده شود و کیفر و پاداش نیز به او تعلق بگیرد و بهشت و دوزخ نصیب او شود. ابو حنیفه چنان مرعوب این استدلال شد که گفت: «ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» (9) آنها فرزندان هستند که بعضی از بعضی دیگر (در پاکي و کمال) گرفته شده اند و خداوند شنوا و داناست. (10)

دوران امامت

دوران امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از 25 شوال سال 148 ه. همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام آغاز شد. در این زمان حضرت 20 سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود.

وی که از سال 136 خلافت اسلامی را پس از ابو العباس سفاح به دست گرفته بود، به دلیل وصیت امام صادق علیه السلام در مورد تعیین جانشین خود و ملاحظات دیگر علنا تعرضی به امام نمی کرد. (11)

ولی در خفا سیاست فشار بر حضرت را در دستور کار خویش قرار داده بود و دقیقا به همین علت بود که امام صادق علیه السلام در وصیت خود خلیفه را به عنوان یکی از جانشینان خود معرفی کرد تا از فشارهای سیاسی بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حد اقل در منظر مردم کاسته شود، از این رو وقتی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به شهادت رساند، به

فرماندار مدینه محمد بن سلیمان دستور داد «اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده او را حاضر کن و گردنش را بزن» اما فرماندار در پاسخش نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه اش پنج نفر را جانشین قرار داده است. منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) عبدالله بن جعفر، موسی بن جعفر و حمیده.» وی آن گاه از خلیفه پرسید کدام را گردن بزنم؟! در مقابل منصور که آثار خشم از این کیاست امام در سیمایش هویدا بود، گفت: این ها را نمی توان کشت (12). وی از این پس در صدد برآمد با شیوه های سیاسی و... حضرت را در فشار قرار دهد از این زمان به مدت سی و پنج سال امام موسی بن جعفر علیه السلام در منصب امامت قرار گرفت پس از مرگ منصور، نوبت به خلافت مهدی بن عبدالله منصور رسید وی که در سال 158 به خلافت رسید، و قوت خود را عموماً به حل منازعات داخلی و کشور گشایی گذراند، لذا امام اندک فرصتی برای بیان حقایق شرع و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام یافت.

البته خلیفه نیز برای در امان ماندن از خطر احتمالی از سوی امام، حضرت را مدتی زندانی کرد و چون تضمین گرفت که بر علیه او نشورد، حضرت را آزاد کرد. تفصیل واقعه به روایت فضل بن ربیع از پدرش چنین است: وقتی مهدی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرد، یکی از شب ها حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: «یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم» آیا شما به این امید بودید که اگر ولایت یافتید، در زمین فساد کنید و قطع ارحام کنید! به دنبال این خواب، خلیفه ربیع را شبانه خواست و گفت: که موسی بن جعفر علیه السلام را نزدش حاضر کند. او این کار را کرد و چون امام حاضر شد، خلیفه دست در گردن امام انداخت و جریان خواب خود را بازگو کرد و گفت: آیا به من اطمینان می دهی بر علیه من یا فرزندانم خروج نکنی؟! بعد از آن که تضمین گرفت، از ربیع خواست امام را به مدینه بازگرداند و او نیز شبانه همین کار را کرد. البته این اعمال و فراخواندن مکرر حضرت موجبات نگرانی خاندان و شیعیان حضرت را فراهم می کرد از جمله صاحب کشف الغمه از کتاب دلایل از ابی قتاده قمی از ابی خالد زبالی نمونه ای از این نگرانی یاران را نشان می دهد این واقعه مربوط به زمانی است که قیام شهید فخر سرکوب شد و مهدی چون عامل تحریک را امام می دانست قسم خورد حضرت را به شهادت برساند.

لذا حضرت را به دستور مهدی دستگیر کردند تا به پایتخت ببرند و وقتی به شهر زباله رسیدند، امام از ابی خالد که با نگرانی و اندوه ایشان را نگاه می کرد، خواست نیازهایش را برطرف کند همچنین علت غم و اندوهش را پرسید ابی خالد گفت: چرا غمگین نباشم که تورا نزد این طاعی می برند و من خیالم از این قضیه ناراحت است. حضرت فرمود: ای ابا خالد من از او ترسی ندارم وقتی حلال ماه، روز... شد منتظر می باشم.

ابی خالد می گوید من که نگران حضرت بودم، روز و شب منتظر آن لحظه بودم. تا این که روز موعود رسید.

من اول شب در محلی که به من وعده داده بود، منتظر ماندم، و چون کمی طول کشید به وسوسه افتادم در همین لحظه سواری از طرف عراق پیش آمد و در این بین حضرت ابو الحسن علیه السلام جلو کاروان بر قاطر خود سوار بود، مرا صدا زد و فرمود: شک مکن شیطان دوست دارد که تورا به شک بیندازد. من از خلاصی حضرت خوشحال شدم و گفتم: «الحمد لله الذی خلصک من الطاغیة» (13). بعد از مرگ مهدی عباسی در سال 169 ه. ق هادی عباسی به خلافت رسید. وی نیز نسبت به حضرت ساسیت خاصی داشت به گونه ای که در صدد برآمد به حضرت آسیب برساند و نزدیکان امام، او را به دوری از خلیفه دعوت کردند امام در مقابل، دست به آسمان برداشت و گفت:

«الهی کم من عدو شحذ لی طیبة مدیته وارھف لی شاحذہ وداف لی قوائل سمومہ ولم تنم عنی عین حراستہ فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح وعجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک وقوتک لا بحولی ووقتی والقینہ فی الحفیرة التی احتفرھا لی..» ای خدای من چه دشمن هایی که از برای کشتن من شمشیر خود را تیز نمودند و دشنه خود را سوهان زدند و زهرجان گداز خود را برای هلاک من تهیه کرده و سائیدند و دیده حراست و دیدبانی آن ها برای آزار من به خواب نرفت [و دائم در اندیشه قتل من بودند] ولیکن چون ناتوانی و ضعف مرا از تحمل این بارهای سنگین بلا و این گونه گرفتاری ها دیدی و عجز مرا از دچار شدن به این بلاهای جانگذار مشاهده فرمودی به حول و قوه خود آن را از من رد کردی نه به حول و قوه من و دشمن مرا در گودال یا چاهی افکندی که او آن را برای من کنده بود...».

بعد از این دعا، اهل بیت حضرت از نزدش خارج شدند امام اندکی بعد باز گشت تا خبر مرگ هادی را برایش قرائت کنند (14). در هر صورت بعد از مرگ وی نوبت به خلافت هارون الرشید رسید.

ویژگی عصر هارون الرشید:

هارون الرشید، نواده منصور دوانیقی بود و در 27 ذی حجه سال 145 ه. به دنیا آمد همزمان با وفات برادرش موسی، هادی به خلافت رسید و آن زمان (چهاردهم ربیع الاول 170 ه. ق) 22 سال داشت. هارون در دوره اوج و عظمت خلافت بنی عباس به سلطنت رسید. در این دوره دانش و فلسفه و حکمت و ادب به رشدی شگفت انگیز رسید که البته تا حدود زیادی در حول فعالیت

های علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز تا زمانی که از شر هارون در امان بود در این نهضت فکری و علمی نقش پیشرو داشت و انبوه شاگردان فاضل او گواه این مدعاست.

دقیقا همین پیشروی امام و یارانش، هارون را به وحشت انداخت و با وجود فضای باز علمی، در صدد محصور کردن حضرت برآمد تا نفوذ معنوی و علمی ایشان را نابود سازد. هارون به این منظور در برابر حقایق دینی که از سوی امام بیان می شد، فلسفه یونان و کتب هند و افسانه ها را به عنوان ابزار فرهنگی و معنوی علم کرد و در برابر فقه و احکام پویا نیز، مانند جد خود منصور علمای مخالف اهل بیت را تشویق کرد تا در مقابل حضرت عرض اندام کنند حتی در مدینه منوره برای امور شرعی و احکام دینی اشخاصی را معین کرد و به مالک بن انس و کتاب موطاء او اهمیت فوق العاده داد و پسران خود را برای قرائت آن کتاب به مدینه فرستاد. تمام این کارها برای کاستن از مراجعه مردم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود اما غافل از این که هر چه می کرد بر جلال و عظمت حضرت می افزود. از این رو به مقابله فیزیکی با حضرت روی آورد. در این جبهه هارون علاوه بر خود حضرت، علویان را نیز تحت فشار قرار می داد حکایتی که در ذیل می آید شاهد این مدعا است.

عبدالله بن بزاز نیشابوری می گوید. میان من و حمید بن قحطبه طوسی معامله بود. در سالی به نزد او رفتم وقتی خبر آمدن مرا شنید در همان روز پیش از آن که جامه های سفر را تغییر دهم مرا طلبید و این در ماه مبارک رمضان و وقت زوال بود. وقتی داخل شدم دیدم در خانه نشسته است و نهر آبی در میان آن خانه جاری است.

چون سلام کردم و نشستم سفره غذا را پهن کرد من که یادم نبود روزه ام دست به سفره بردم ولی بلا فاصله یادم آمد روزه ام، لذا دست کشیدم. حمید پرسید: چرا غذا نمی خوری؟ گفتم: ماه مبارک رمضان است و من روزه ام شاید شما عذری دارید که موجب افطار شده است او گفت: من عذری ندارم. و همان لحظه گریان شد. وقتی غذایش را خورد. پرسیدم برای چه گریه کردی، گفت: وقتی که هارون در طوس بود شبی مرا خواست. وقتی نزد او رفتم دیدم شمعی نزد او می سوزد و شمشیر برهنه ای نزد اوست و خادمی در کنارش. وقتی مرا دید گفت: چگونه است اطاعت تو از من؟ گفتم: به جان و مال تو را اطاعت می کنم. لحظاتی سر به زیر انداخت و به من اجازه برگشتن داد. وقتی به خانه رسیدم دوباره پیک او به دنبالم آمد و من نزد خلیفه برگشتم. باز پرسید چگونه است اطاعت تو؟ گفتم: فرمانبردار تو از جان و مال و زن و فرزند هستم. او تبسمی کرد و اجازه مرخصی داد. تا داخل خانه شدم باز فرستاده اش مرا خواست. نزد او رفتم: پرسید اطاعت تو از ما چه اندازه است؟ گفتم: تورا اطاعت می کنم در جان و مال و زن و فرزند و دین خود.

او تا این پاسخ را شنید خندید و گفت: این شمشیر را بگیر و به آنچه این خادم گفت، عمل کن.

خادم شمشیر را به من داد و مرا به خانه ای آورد و قفل را باز کرد. وقتی داخل شدیم چاهی دیدم که در صحن خانه کنده اند. سه اتاق در بسته هم آنجا بود در یکی را باز کرد دیدم بیست نفر از پیران و جوانان و کودکان که گسیوها و کاکل ها داشتند [نشانه سیادت] همه در بند و زنجیر هستند و همه از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیه السلام هستند. آن خادم گفت: که خلیفه از تو خواسته این ها را گردن بزنی. پس یک یک را بیرون می آورد و من در کنار چاه ایشان را گردن می زدم تا آن که همه را گردن زدم و او سرها و بدن ها را در چاه انداخت. آن گاه در اتاق دوم را گشود آنجا نیز بیست نفر بودند آن ها را هم گردن زدم. در اتاق سوم هم بیست نفر بودند آن ها را هم کشتم تا این که نوبت نفر بیستم شد، مرد پیری بود. گفت: دستت بریده باد ای ملعون! چه عذر خواهی داشت نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از تو بپرسد چرا شصت نفر از فرزندان بی گناه مرا کشتی؟ تا این سخن را شنیدم بر خود لرزیدم خادم پیش آمد و فریاد زد که چرا معطلی! من او را نیز گردن زدم. حال با این وضع که شصت نفر را گردن زدم، روزه و نماز چه فایده ای به حالم دارد. (15)

آری همین روایت دردناک خود گوشه ای از سختگیری های هارون نسبت به علویان را نشان می دهد. اما درباره فشار بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می توان دوره طولانی زندان را بارزترین فشار خلیفه دانست که بر حضرت وارد کرد. و سرانجام امام موسی بن جعفر علیه السلام به دستور هارون و به دست سندی بن شاهک با خرما زهرآلود مسموم گردید و مطابق قول مشهور در روز جمعه 25 رجب سال 183 ه. ق به شهادت رسید. (16)

پی نوشت ها:

- 1) شرح مفصل این خبر را در اصول کافی، ج 1 ص 385، حدیث 1، باب موالیذ ائمة بخوانید و المحاسن ص 314.
- 2) سال 129 هجری نیز نقل شده است به کافی ج 1 ص 476، بحار الانوار ج 48 ص 2، ارشاد مفید ص 269، کشف الغمه ج 2، ص 212 و اعلام الوری ص 286، و 310، رجوع کنید.
- 3) شعر از ابو الفضل آسمانی.
- 4) اصول کافی، ج 1 ص 477.
- 5) مناقب ابن شهرآشوب، ج 2 ص 382، کشف الغمة، ج 2 ص 212، الارشاد مفید ص 270 و فصول المهمة، ص 214.

- 6) محاسن برقی، ج 2، ص 314.
- 7) اصول کافی، ج 1، ص 310.
- 8) اصول کافی: ج 2، ص 418 و همچنین در ج 1، ص 311.
- 9) آل عمران: 34.
- 10) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 314.
- 11) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4 ص 349.
- 12) بحار الانوار، ج 47 ص 3، مناقب ابن شهرآشوب، ص 320 و اصول کافی ج 1 ص 310 (مالی الی قتل هولاء سبیل. اعلام الوری، ص 290).
- 13) اصول کافی ج 1 ص 477 و بحار الانوار ج 48 ص 151.
- 14) فصول المهمه ص 271.
- 15) عیون اخبار الرضا، ج 1 ص 100.
- 16) مناقب ابن شهرآشوب: ج 4 ص 349.